

از: برتر اندراسل

ترجمه: نجف دربابندری

# نهضت روماتیک

فصلی از کتاب «تاریخ فلسفه غرب»



از نیمه دوم قرن هجدهم تا عصر حاضر نقاشی و ادبیات و فلسفه، و حتی سیاست، به‌طور مثبت یا منفی از نحوه احساس خاصی متأثر بوده است. این نحوه احساس خصیصه امری است که می‌توان آن را به‌معنای وسیع کلمه «نهضت روماتیک» نامید. حتی کسانی که از این نحوه احساس بی‌زار شدند ناچار شدند بدان توجه کنند؛ و در بسیاری

آنچه ذیلا می‌خوانید فصلی از کتاب «تاریخ فلسفه غرب» است که یکی از بزرگترین آثار برتر اندراسل فیلسوف شهیر انگلیسی بشمار میرود و مترجم ورزیده و منجرب چون نجف دربابندری بخوبی از عهده برگرداندن آن به‌زبان پارسی برآمده است.

ترجمه فارسی «تاریخ فلسفه غرب» برای دومین بار است که چاپ میشود. طبع نخستین آن در چهار جلد صورت گرفت و اکنون در چاپ دوم بصورت سه‌جلد و در قلمی کوچکتر و دلپذیرتر درآمده است. ناشر این کتاب، شرکت سهامی کتابهای جیبی است.

موارد بیش از آن که خود بدانند. از آن تأثیر پذیرفتند. من اکنون می‌خواهم جهان بینی رومانتیک را، بیشتر در زمینه‌هایی که کاملاً فلسفی نیست، توضیح دهم.

نهضت رومانتیک در آغاز با فلسفه بستگی نداشت، ولی دیری نگذشت که میان آنها پیوندهایی برقرار شد.

بسیاست، به واسطه آثار ژان ژاک روسو، از همان آغاز مربوط بود. اما برای این که بتوانیم تأثیرات سیاسی و فلسفی این نهضت را بشناسیم باید آن را در اساسی‌ترین شکلی، یعنی طغیان برضد موازین اخلاقی و زیبایی‌شناسی معمول و متداول، مطالعه کنیم.

نخستین سیمای بزرگ این نهضت ژان ژاک روسو است؛ ولی باید دانست که روسو کمابیش نماینده تمایلاتی بود که پیش از او هم وجود داشت. مردم درس خوانده و تربیت شده فرانسه در قرن هجدهم، چیزی را که خود «حساسیت» (la sensibilité) می‌نامیدند بسیار می‌پسندیدند و می‌ستودند؛ و مرادشان از این لفظ عبارت بود از استعداد «احساس کردن» خاصه احساس همدردی. این احساس در صورتی کاملاً اصیل شناخته می‌شد که مستقیم و شدید و عاری از هرگونه فکر باشد. شخص «حساس» کسی بود که از دیدن یک خانواده روستایی گرسنه و برهنه چنان متأثر می‌شد که اشک در چشمانش حلقه می‌زد؛ اما همین شخص به نقشه‌های دقیق و حساب شده برای بهبود وضع طبقه روستایی هیچ دلبستگی نشان نمی‌داد. می‌پنداشتند که تقوی و فضیلت فقرا بیش از اغنیاست. خردمند کسی بود که از فساد مجامع اشرافی دوری گیرند و از صلح و صفای کلبه محقر روستایی لذت برد. این طرز نگاه به زندگی را می‌توان، به عنوان یک حالت گذران، کمابیش میان شاعران همه زمانها مشاهده کرد. دوک تبعیدی نماینده «چنان که بخواهی» (۱) از همین موضوع دم می‌زد، اما همینکه برایش ممکن می‌شود بمقر حکومت خود باز می‌گردد. تنها ژاک اندوهگین است که چرا زندگانی پر صلح و صفای «آغوش طبیعت» را ترک می‌گوید. حتی پوپ Pope یعنی مظهر کامل همه آنچه نهضت رومانتیک برضد آن طغیان کرد، می‌گوید:

خوشا به حال کسی که فکر و ذکرش محدود به چند وجب زمین پدری‌اش باشد، و خرسند از این که در زمین خود و در هوای وطن خویش تنفس کند. در عالم خیال کسانی که می‌خواستند «حساس» باشند فقرا همیشه صاحب «چند وجب زمین پدری» بودند، و بی‌احتیاج به داد و ستد خارجی از دسترنج خود

روزگار می‌گذراندند. البته این مردم فقیر همیشه بر اثر اوضاع و احوال ناگوار زمین پدری را از دست می‌دادند؛ زیرا پدر پیر خانواده از کار افتاده بود، و دختر زیبا در سراشیب سقوط، و رباخوار خبیث یا مالک نابکار مترصد دست درازی به زمین پدر یا ناموس دختر. در نظر رومانتیکها فقرا هرگز شهری یا صنعتی نبودند. طبقه پرولتاریا مفهومی است متعلق به قرن نوزدهم، که شاید به اندازه همان روستاییان صورت رومانتیک بدان داده باشند؛ ولی این مفهوم با مفهوم قرن هجدهم کاملاً تفاوت دارد.

روسو به مسلک حساسیت که پیش از او وجود داشت گروید، ولی دامنه و گسترش یدان بخشید که این مسلک بی‌او به دست نمی‌آورد. روسو نه تنها از حیث نظریات بلکه از حیث ذوقیات هم دموکرات بود. مدتهای دراز ولگرد فقیری بود که از مردمی که فقط کمی کمتر از خودش گرسنه و برهنه بودند احسان می‌پذیرفت. روسو در عمل این احسان را با سیاهترین حق ناشناسیها جواب می‌داد، اما از حیث احساس عکس العمل وی چنان بود که پرشور ترین پیروان مسلک حساسیت آرزو می‌کردند. چون روسو ذوق و سلیقه ولگردان را داشت قیته و بندهای محافل و مجامع اشرافی پاریس برایش مالل‌آور بود. رومانتیکها تحقیر کردن قیته و بندهای معمول و متداول را از او آموختند. نهضت هر لباس و رفتار، و رقصهای «میوئه» و «کوبله»، و سپس در هنر و عشق و سرانجام در همه زمینه اخلاق قدیم.

رومانتیکها مخالف اخلاق نبودند، بلکه به حکام اخلاقی شان شدیداً سخت بود؛ منتها این احکام مبتنی بر اصولی بود که با آنچه در نظر اسلاف آنها خوب می‌نمود تفاوت کامل داشت. دوره‌ای که از سال ۱۶۶۶ آغاز می‌شود و به روسو پایان می‌گیرد از خاطره جنگهای مذهبی و جنگهای داخلی فرانسه و انگلستان و آلمان متأثر بود. مردم این دوره از خطر هرج و مرج طلبی احساسات تند، و از اهمیت امنیت و قربانیهایی که برای حصول آن لازم است، سخت آگاه بودند. حزم را عالیترین فضیلت می‌شناختند. عقل را به نام برنده‌ترین سلاح برضد متعصبان خرابکار، ارج می‌نهادند. آداب و رفتار متین و پاکیزه را به نام سدی در برابر وحشیگری می‌ستودند. جهان منظم نیوتون، که سیاراتش از روی نظم و قاعده تغییرناپذیر در مدار خود گرد خورشید می‌گردیدند، به صورت نمونه‌خیالی حکومت خوب درآمده بود. مقید ساختن احساسات هدف عمده تعلیم و تربیت و نشانه

مسلم نجابت و شرافت بود. در انقلاب فرانسه، اشراف پیش از دوره رومانتیک با متانت و وقار جان می‌دادند؛ ولی مادام رولان و دانتون - که رومانتیک بودند - هنگام مرگ داد فصاحت و بلاغت دادند.

در زمان روسو دیگر مردم از امنیت خسته شده و رفته رفته به شور و هیجان گرایش یافته بودند. انقلابیان فرانسه و ناپلئون این گرایش را ارضا کردند. در سال ۱۸۱۵ جهان سیاست بار دیگر به آرامی گرایید، ولی این آرامی چنان خشک و مغایر زندگی پر شور بود که فقط محافظه کاران و حشمتزده تاب تحملش را داشتند. به همین جهت رضایت از وضع موجود، که از خصایص فرانسه زمان لویی پانزدهم و انگلستان پیش از انقلاب فرانسه بود، این بار به هیچ روی وجود نداشت. طغیان قرن نوزدهم برضد «اتحاد مقدس» (۲) دو صورت به خود گرفت: از طرفی طغیان صنعتی، هم سرمایه‌داری و هم کارگری، برضد سلاطین و اشراف. این طغیان کمابیش کاملاً از مسلک رومانتیک برکنار ماند و از بسیاری جهات به قرن هجدهم راجع بود. رادیکالهای فلسفی و نهضت آزادی تجارت و سوسیالیسم مارکسی نمایندگان این نهضتند. از طرف دیگر، نهضت رومانتیک با طغیان صنعتی تفاوت کامل داشت. این نهضت پاره‌ای ارتجاعی و پاره‌ای انقلابی بود. هدف رومانتیکها صلح و آرام نبود، بلکه هدف آنها عبارت بود از زندگی فردی سودایی و پرشور. رومانتیکها با نظام صنعتی به هیچ روی نظر خوش نداشتند، زیرا که این نظام، نظام زشتی بود، و تلاش معاش شایسته روح جاودان رومانتیکها نبود.

پورشه سازمانهای اقتصادی جدید مصلح آزادی فردی می‌شد. در دوره پس از انقلاب رومانتیکها به واسطه مرام ناسیونالیسم رفته رفته به سیاست کشانده شدند. یعنی به نظر رومانتیکها هر ملتی می‌بایست دارای یک روح مشترک باشد، و مادام که مرز میان دولتها با مرز میان ملتها تفاوت داشته باشد این روح آزاد نیست. در نیمه اول قرن نوزدهم ناسیونالیسم نیرومندترین اصول انقلابی بود و اکثر رومانتیکها با حرارت تمام از آن هواداری می‌کردند.

صفت مشخص نهضت رومانتیک به طور کلی این است که این نهضت موازین زیبایی‌شناسی را به جای موازین بهره‌جویی می‌گذارد. فی‌المثل کرم خاکی مفید است، ولی زیبا نیست. پیر زیباست، ولی مفید نیست. داروین (که رومانتیک نبود) کرم خاکی را می‌پسندید و بلیک Blake پیر را. اخلاق رومانتیکها در درجه اول دارای بقیه در صفحه ۶۹

انگیزه‌های زیبایی‌شناسی است. اما برای مشخص ساختن رومانیتیکها توجه به اهمیت انگیزه‌های زیبایی‌شناسی کافی نیست؛ بلکه باید به انقلاب ذوقی، که حس زیبایی‌شناسی رومانیتیکها را نسبت به اسلافشان دگرگون ساخت، توجه کنیم. در این خصوص رجحانی که رومانیتیکها به معماری «گوتی» می‌دهند یکی از بارزترین نمودارهای ذوق آنهاست. نمودار دیگر پسند رومانیتیکها در ارزیابی صحنه‌های طبیعی است. دکتر جانسون (۳) «فلیت استریت» (یکی از خیابانهای لندن) را بر هر منظره روستایی ترجیح می‌داد و معتقد بود که هر کس از لندن خسته شده باشد از زندگی خسته شده است. اسلاف روسو اگر فلان منظره روستایی را تحسین می‌کردند، این منظره بیگمان محل حاصلخیز پر برکتی بود. مانند چراگاههای سبز و گاوهای قره. اما روسو چون سویی بود طبیعتاً کوه‌های آلپ را می‌ستود. در رومانهای پیروان او با رودهای خروشان و پرتگاههای هولناک و جنگلهای بیراه و رعد و برق و توفان و دریا و به‌طور کلی آنچه بیفایده و مخرب است برخورد می‌کنیم. این تغییری که در پسند مردم روی داده است کمابیش دائمی به‌نظر می‌رسد؛ بدین معنی که امروز تقریباً همه مردم آبشار نیاگارا و «گرانداکنیون» را بر مراتع سبز و گندمزارهای خرم ترجیح می‌دهند. جای مسافرخانه‌های جهانگردان می‌تواند نموداری از سلیقه مردم در باب مناظر به‌شمار آید.

روحیات رومانیتیکها را در رومانهایشان بهتر از هر جای دیگر می‌توان مطالعه کرد. رومانیتیکها چیزهای غریبی دوست‌میداشتند؛ مانند ازواج و اشباح، و قلعه‌های ویران، و آخرین بازماندگان غمزه خانوادگی که زمانی بزرگ و توانگر بوده‌اند، و هیبت‌نیزورها و جادوگران، و جباران در سراسیمه سقوط، و دزدان دریای مغرب، فیلدینگ و اسمولت در رومانهای خود آدمهای عادی را در اوضاعی قرار می‌دادند که حدوث و وقوع آنها کاملاً محتمل بود. رئالیستهایی که برضد مسلک رومانیتیک عکس‌العمل‌شان می‌دادند نیز چنین می‌کردند؛ ولی رومانیتیکها این قبیل مضامین را مبتذل می‌دانستند. برای آنها فقط چیزهای عظیم و بعید و وحشت‌آور الهام‌بخش بود. علم، آن هم از نوع مشکوکش، اگر به‌تنبیح شگفت‌انگیزی می‌رسید می‌توانست مورد استفاده رومانیتیکها واقع شود. اما چیزی که رومانیتیکها را بیشتر جلب می‌کرد قرون وسطی و چیزهای قرون وسطایی بود. گاهی نیز رومانیتیکها از واقیعیات گذشته و حال بکسرده چشم‌پوشی می‌کردند. «دریانورد

کهن» The Ancient Mariner نمونه این امر است. «قولای قآن» اثر کولریج را مشکل می‌توان همان سلطان واقعی دانست که مارکو پولو توصیف می‌کند. جغرافیای رومانیتیکها هم جالب است. نقاطی که این جغرافیا از آن سخن می‌گوید، از گرانادو Xanadu گرفته تا خوارزم، همه دورافتاده یا آسیایی یا قدیمی است.

نهضت رومانیتیک، با آنکه از روسو سرچشمه گرفت، در آغاز بیشتر آلمانی بود. در آخرین سالهای قرن هیجدهم رومانیتیکها جوان بودند، و به‌هنگام جوانی بود که آنچه را نشان‌دهنده مشخصات جهان‌بینی آنهاست بیان کردند. از میان آنها کسانی که از بخت بدفرجام جوانمردگ شدند سرانجام اجازه دادند که فردیشان در جمعیت یکرنگ کلیسای کاتولیک محو و مستهک شود. (یک نفر رومانیتیک اگر پروتستان به دنیا آمده بود می‌توانست کاتولیک شود؛ اما اگر کاتولیک به دنیا آمده بود مشکل می‌توانست کاتولیک بماند، زیرا در این صورت لازم می‌آمد که مذهب کاتولیکی را با طغیان سازش دهد) رومانیتیکهای آلمانی در کولریج و شلی تأثیر کرده؛ ولی نظیر همین جهان‌بینی، مستقل از تأثیر آلمانیها، در مالهای اول قرن نوزدهم در انگلستان نیز متداول شد. در فرانسه مسلک رمانتیک، به‌شکل رفیق‌شده‌اش، پس از بازگشت سلطنت باب شد و تا زمان ویکتورهوگو ادامه یافت.

در امریکا شکل کمابیش خالص مسلک رومانیتیک را می‌توان در ملویل و تورو و Thoreau و بروک فارم Brookfarm و هاورثورن Hawthorne مشاهده کرد. رومانیتیکها متقابل به مذهب کاتولیک می‌بودند، ولی در جنبه فردی جهان‌بینی آنها، بیشک، یک عنصر پروتستانی هم وجود داشت. و توفیق‌های دائمی آنها در پیاده‌روم و عقاید و سازماتها تقریباً منحصر به کشورهای پروتستان بوده است.

آغاز مسلک رومانیتیک انگلستان را می‌توان در آثار هزل نویسان ملاحظه کرد. در نمایشنامه «رقیبان» Rivals (۱۷۷۵) اثر شریدان Sheridan دختری که قهرمان نمایشنامه است می‌خواهد از روی عشق با مردی بیچیز عروسی کند، نه با مرد ثروتمندی که کسانش در نظر دارند. اما مرد ثروتمند به فریب خود را بیچیز معرفی می‌کند و دل از دختر می‌ریابد.

جین اوستین Jane Austin در «صومعه نورت‌انگر» Northanger Abbey و «حس و حساسیت» Sense and Sensibility (۱۷۹۷-۸) رومانیتیکها را دست می‌اندازد. «صومعه نورت‌انگر» قهرمانی دارد که با خواندن

رومان «فوق رومانیتیک خانم رادکلیف Mrs. Radcliff به نام «اسرار اودلفو» Mysteries of Udolpho که در ۱۷۹۴ منتشر شده بود، از راه بدر می‌رود. قطع‌نظر از بلیک که شاعری متزوی بود و مشکل می‌توان او را جزو یک «نهضت» دانست، نخستین اثر رومانیتیک «صحیح» در انگلستان همان «دریانورد کهن» اثر کولریج است که در سال ۱۷۹۹ انتشار یافت. سال بعد، چون بدبختانه خاندان وجود Wedgwood به او کمک مالی کردند، کولریج به گوتینگن Gottingen رفت و در اندیشه‌های کانت غرق شد، و این کار باعث پیشرفت شعر او شد.

پس از آنکه ووردزورث Wordsworth و ساوثی Southey مرتجع شدند، کین و نفرت نسبت به انقلاب فرانسه و ناپلئون نهضت رومانیتیک انگلستان را به مدت کوتاهی متوقف ساخت. اما به‌زودی بایرون و شلی و کیتس آن را احیا کردند؛ و این نهضت تاحدی بر سراسر عهد ملکه ویکتوریا حکمفرما بود.

رومان «فرانکشتین» Frankenstein اثر ماری شلی، که با الهام گرفتن از مکالمه با بایرون در میان مناظر رومانیتیک آلپ نوشته شده است، حاوی داستانی است که شایه بتوان آن را وصف حال رشد و توسعه مسلک رومانیتیک دانست. غول فرانکشتین چنانکه مثل سایر شده «غول محض» نیست؛ بلکه در آغاز موجود مهربانی است که جویای مهر و محبت انسانی است؛ اما به‌سبب وحشی که از کراهت منظر او به کسانی که وی می‌کوشد محبتان را جلب کند دست می‌دهد. بسوی خشونت و کینه‌توزی رانده می‌شود. این غول، پنهان از نظرها، یک خانواده بیچیز و کلبه‌نشین را تماشا می‌کند و دزدانه آنها را در گرفتاریهایشان یاری می‌دهد، و سرانجام بر آن می‌شود که خود را بدانها بشناسد:

«هرچه آنها را بیشتر می‌دیدم میل به جلب حمایت و محبت آنها بیشتر می‌شد. آرزو می‌کردم این موجودات دوست‌داشتنی مرا بشناسند و دوستم بدارند. دیدن نگاههای پرمهر آنها نهایت آرزوی من بود. جرئت این فکر را نداشتم که مبادا آنها با تحقیر و وحشت از من روی بگردانند.» اما سرانجام آنها از غول روی می‌گردانند. این است که غول ابتدا از صانع خود تقاضا می‌کند که زنی مانند خودش برای او بسازد؛ و چون این تقاضا رد می‌شود، بر آن می‌شود که همه کسانی را که فرانکشتین دوست می‌دارد یک‌ی‌یک هلاک کند. اما پس از آنکه غول همه جنایات خود را انجام می‌دهد و به جسد مرده فرانکشتین چشم دوخته است، «احساساتش» همچنان

شریف است :

« این هم قربانی من است ! باکستن او جنایات من به حد کمال رسید . نایبغه نگونیختی که من وجود خود را به او میدونم . آه ، فرانکشتین ! ای موجود سخاوتمند خودخواه ! اکنون چه سودی دارد که من از تو طلب بخشایش کنم ؟ من که با از میان بردن کسانی که تو دوست می داشتی ترا برای همیشه از پای در آورده ام .

« افسوس که مرده است . نمی تواند به من پاسخ دهد ... وقتی که من به گناهان وحشتناک خود نظر می اندازم ، نمی توانم باور کنم که من همان موجودی هستم که زمانی ضمیرش سرشار از اندیشه های عالی و آسمانی ، سرشار از زیبایی و عظمت خوبی بود ! اما چنین است که هست ؛ فرشته ای که سقوط کند به صورت ایلیسی بدکار در می آید ، ولی حتی آن دشمن خدا و خلق نیز در تنهایی خود یاران و همدستانی داشت . من تنها هستم .»

وقتی که شکل روماتیک این داستان را حذف کنیم ، می بینیم که در این روحیه هیچ چیز غیر واقعی وجود ندارد ؛ و برای یافتن نظایر آن لازم نیست در میان دزدان دریایی و سلاطین و اندال به جستجو پردازیم . قیصر سابق آلمان در شهر دورن Doorn نزد یک نفر انگلیسی که بداتجا رفته بود نالیده بود از اینکه انگلیسیان دیگر او را دوست نمی دارند . دکتر برت Burt در کتاب خود درباره جنایات اطفال از یک پسر هفده ساله نام می برد که پسر دیگری را در خندق غرق کرده است ، و دلپاش این بوده است که نه خانوادهاش و نه همسالانش هیچیک به او محبتی نداشته اند . دکتر برت با آن پسر مهربانی کرد ، و او مردم محترمی از کار درآمد ؛ اما هیچ دکتر برتی پیدا نشد که تربیت غول فرانکشتین را برعهده بگیرد .

خطای روماتیکها در روحيات آنها نیست ، بلکه در موازین ارزشهای آنهاست . روماتیکها عواطف تند را ، از هر نوع که باشد و به هر نتیجه ای که منجر شود ، تمجید و تحسین می کنند . عشق روماتیک ، خاصه هنگامی که با ناکامی توأم باشد ، اینقدر تندی دارد که مورد پسند روماتیکها واقع شود ؛ اما غالب عواطف تند ویرانگرند . کینه و حقد و حسد و ندامت و یأس و غرور زخم خورده و خشم کسی که به ناحق زیر فشار قرار گرفته باشد و شور جنگجویی و تحقیر بردگان و ترسویان از این قبیل است . بدین جهت آدمی که به سبب مسلک روماتیک ، خاصه از نوع باپرونی ، مسخ شده باشد شدیدالعمل و ضد اجتماعی میشود . یا یاغی آشوب طلب است ، یا جباری فاتح .

این جهان بینی دارای جاذبه ای است که علل آن در ژرفای سرشت بشر و اوضاع بشری نهفته است . بشر به سبب سودجویی اجتماعی شده ، اما از نظر غریزه تا حد زیادی منفرد باقی مانده است . احتیاج بهداشت و اخلاق برای تقویت سودجویی ، از اینجا بر می خیزد . اما عادت ترك لذات حاضر برای فواید آینده ، عادت ناراحت کننده ای است ؛ و وقتی که شهوات طغیان کنند قیدهای احتیاطی رفتار اجتماعی را مشکل می توان تحمل کرد . کسانی که در چنین مواردی این قیدها را به دور می افکنند ، به سبب خاتمه یافتن تعارض درونی شان احساس قوت و قدرت تازه ای می کنند . گوا اینکه ممکن است عاقبت به مصیبتی گرفتار آیند ، در حین انجام دادن عمل از نوعی تعالی آسمانی برخوردار می شوند که ، هر چند عارفان بزرگ از آن خبر دارند ، حالی نیست که به صرف تقوا و فضیلت پیش پا افتاده ای دست دهد .

در این حال آن جزء فردی انسان باز هم پدیدار می شود ؛ اما اگر عقل در برابر آن پایداری کند آن جزء فردی ناچار خود را در لاف افسانه می بیند . شخص عارف به خدا متعلق می شود ، و در عقل و تفکر راجع به ذات نامتناهی خود را از وظیفه ای که در برابر همسایه اش دارد آزاد و بری می یابد . شخص یاغی آشوب طلب قدم از این هم فراتر می گذارد ؛ یعنی خود را نه ملحق به خدا بلکه عین خدا احساس میکند . حقیقت و وظیفه ، که به ترتیب نمایندگان عبودیت ما در برابر ماده و همسایگان ما هستند ، برای شخصی که به مرحله خدایی رسیدیم است دیگر وجود ندارند ، برای هر کس که در حقیقت همان است که او بگوید و وظیفه همان که او بفرماید . اگر ما همگی می توانستیم به طور انفرادی و بی کار و زحمت آزادگی کنیم ، می توانستیم این وجد و حال را که از آزادی و وارستگی دست می دهیم دریابیم ؛ اما چون نمی توانیم ، لذت این وجد و حال فقط برای دیوانگان و دیکتاتورها میسر است .

طغیان غریزه های فردی بر ضد قیدهای اجتماعی نه فقط کلید فلسفه و سیاست و احساس آن امری است که « نهضت روماتیک » نامیده می شود ، بل کلید عواقب و نتایج آن نهضت تا عمر حاضر نیز هست . فلسفه ، تحت تأثیر ایده آلیسم آلمانی ، به سوی « اصالت خویش » (Solipsism) گرایید ؛ و پرورش نفس خویش به عنوان اصل اساسی اخلاق اعلام شد . در مورد احساس ، ناچار وصلت نارنگی میان انزوا طلبی و ضروریات شهوت و اقتصاد صورت گرفت . داستان دی. اچ. -

لورنس D. H. Lawrence به نام « مردی که جزیره ها را دوست می داشت » The Man Who Loved Islands قهرمانی دارد که این وصلت را هر روز بیشتر تحقیر می کند ، و سرانجام از گرسنگی و سرما ، در حالی که از تنهایی مطلق لذت می برد ، هلاک می شود . ولیکن نویسندگانی که تنهایی را مدح کرده اند نتوانسته اند در آثار خود به این درجه از انسجام و هماهنگی ناقل شوند . تسهیلات تمدن برای شخص منزوی میسر نیست ، و کسی که می خواهد کتاب بنویسد یا اثر هنری پدید آورد ، اگر بخواهد پس از انجام دادن کار خود جان به دربرد ، باید همکاری دیگران را بپذیرد . برای اینکه به احساس تنهایی اش خللی وارد نیاید ، باید این توانایی را داشته باشد که نگذارد کسانی که برایش کار می کنند متعرض نفس او شوند ، و این توانایی وقتی به بهترین نحو حاصل می شود که آن کسان برده او باشند .

اما عشق تند و سودایی موضوع دشوارتری است . عشاق سودایی مادام که بر صد قید های اجتماعی در حال طغیان شناخته می شوند مورد تحسین و تمجید قرار می گیرند ؛ و لیکن در واقع رابطه عشقی فوراً به صورت قید اجتماعی در می آید ، و معشوق مورد تنفر قرار می گیرد و اگر عشق آنقدر قوی باشد که قطع علاقه را دشوار کند این تنفر شدیدتر می شود .

در نتیجه عشق به عنوان نبردی تصور می شود که در آن هریک از طرفین می کوشد با دریدن پرده حفاظ طرف مقابل او را از میان ببرد . این نقطه نظر به واسطه نوشته های استریندبرگ Strindberg ، و از او بیشتر به وسیله آثاری دی. اچ. لورنس ، معروف شده است .

مطابق این نحوه احساس ، نه همین عشق سودایی بلکه هر رابطه دوستانه ای باغیر فقط تا آنجا ممکن است که این غیر زائده نفس خود شخص در نظر گرفته شود . و این در صورتی امکان پذیر است که غیر خویشاوند نسبی شخص باشد ؛ و خویشاوندی هر چه نزدیکتر باشد حصول این امر آسانتر است . تاکید بر تژاد از اینجا بر می خیزد . و ، چنانکه در تژد بطلیموس های مصر دیده شده ، منجر به رسم ازدواج با محارم می شود . ما می دانیم که این امر در باپرون چگونه تاثیر کرد . واگر احساسی نظیر همین احساس را در عشق زیگموند و زیگلینده مجسم می کند . نتیجه خواهر خود را بر هر زن دیگری ترجیح می داد ، منتها کار او به رسوایی نکشید . نیچه به خواهرش می نویسد : « آنچه را تومی کنی و می گویی ، من با قوت تمام احساس می کنم . چون هر دوی ما به یک تژاد تعلق داریم . تو بیش از دیگران

نفس دارند ، آرزوی سر خورده مهربان مبدل به کینه و خشونت شد . انسان يك حيوان منفرد نیست ، ومادام که زندگی اجتماعی باقی است خود بینی نمی تواند عالی ترین اصل اخلاق باشد .

۱- کمدی شکسپیر به نام **As You Like It**

داستان دوکی که به جنگل اردن تبعید شده است و از زندگی در آنجا خرسند است ، اما سرانجام از تبعید خلاص می شود و به مقام خود بازمی گردد .

۲- اتحادی که در ۱۸۱۵ ، یعنی پس از سقوط ناپلئون ، برای سامان بخشیدن به وضع اروپا پدید آمد . این اتحاد بر اساس « خیرخواهی مسیحی » قرار داشت و هدف آن بازگرداندن سلسله های قدیمی به تاج و تخت و جلوگیری از تغییر و تبدیل بود . در این اتحاد شرکت نکرد . - م .

۳- **Dr. Samuel Johnson** ادیب و منتقد و لغتنامه نویس معروف انگلیسی در اواخر قرن هجدهم . - م .

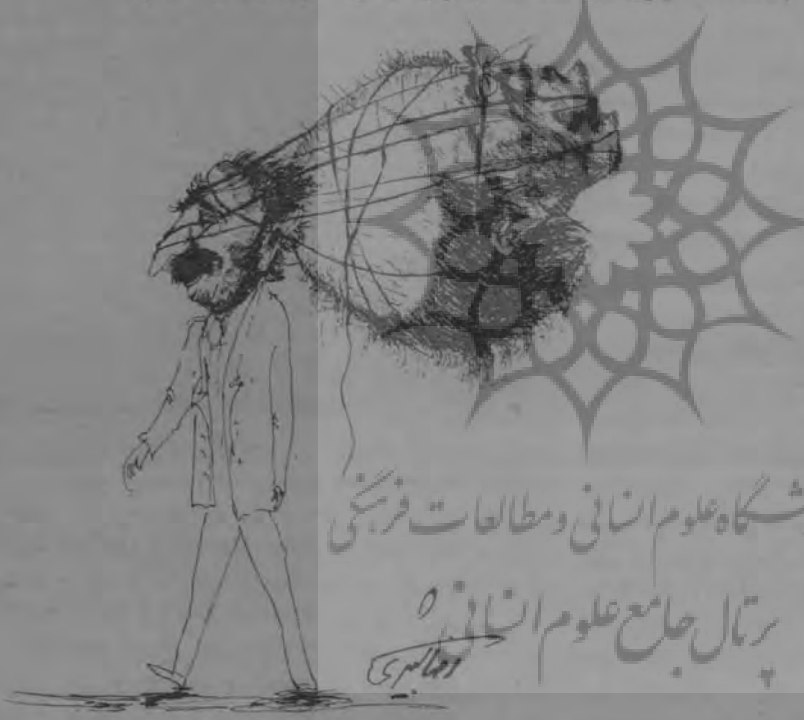
رها ساختن شخصیت بشر از غل و زنجیر اخلاق و رسوم اجتماعی بود . قسمتی از این زنجیرها مانع بیهوده ای در راه اشکال مطلوب فعالیت بیش نبود ، زیرا هر جامعه قدیمی قواعد رفتاری پدید آورده است که در دفاع از آنها جز این مطلبی نمی توان یافت که این قواعد قدیمی است . اما شهوات نفسانی همین که رها شدند دوباره به آسانی مطابق حوائج اجتماع به بند در نمی آیند . مسیحیت تا حدی توانست «نفس» را رام کند ، ولی علل اقتصادی و سیاسی و عقلی طغیان بر ضد کلیسا را دامن زد ، و نهضت رومانتیک این طغیان را به حیطة اخلاقیات هم سرایت داد . این نهضت با تشجیع يك نفس جدید سرکش همکاری اجتماعی را غیر ممکن ساخت ، و پیروان خود را در برابر دو شق نامطلوب آشوب و استبداد تنها گذاشت . نفس پرستی در ابتدا سبب شد که مردم از دیگران مهربانی پدرا نه انتظار داشته باشند ، اما چون دریافتند که دیگران نیز

مرا می شناسی ، زیرا ما از يك پدر و مادریم . این نکته با فلسفه من به خوبی منطبق است .» اصل ملیت ، که بایرون از هواداران آن بود ، بسط همین (فلسفه) است . در این اصل چنین انگاشته می شود که هر ملتی يك نژاد را تشکیل می دهد ، و افراد آن در نیاکان خود و در نوعی «آگاهی خونی» با هم اشتراك دارند . مازینی ، که مکرر به انگلیسیان ایراد می گرفت که چرا نتوانسته اند بایرون را درك کنند ، چنین تصور می کرد که هر ملتی دارای يك فردیت مرموز است ، و همان نوع عظمت آشوب طلبانه ای را که رومانتیکها در مردان قهرمان می جستند وی به ملتها نسبت می داد . آزادی ملل ، نه فقط در نظر مازینی بلکه در نظر سیاستمداران نسبتا متین و موقر نیز ، به عنوان يك امر مطلق مجسم شد و همکاری بین المللی را غیر ممکن ساخت .

اعتقاد به خون و نژاد ، طبیعتا با مرام ضد یهودی همراه است . در عین حال جهان بینی رومانتیک ، پاره ای از این جهت که يك جهان بینی اشرافی است و پاره ای بدین سبب که شور و سودارا بر حساب و کتاب ترجیح می دهد ، کسب و تجارت را شدیداً تحقیر می کند . در نتیجه مخالفتی با سرمایه داری اعلام می کند که با مخالفت سوسیالیستها ، که نماینده منافع کارگران هستند ، کاملا متفاوت است ؛ زیرا مخالفت رومانتیک مخالفتی است مبتنی بر بیزاری از اشتغال فکر به امور اقتصادی ، و این سخن که دنیای سرمایه داری در جنگال یهودیان است آن را تقویت کرده است . بایرون در موارد نادری که از عرش اعلاى خود انقدر فرود می آمد که به مبتذلاتی چون نیروی اقتصادی توجه کند همین نقطه نظر را بیان می کند . کیست که تعادل جهان را نگاه می دارد ؟

کیست که بر فاتحان ، چه مستبد و چه آزادیخواه ، حکومت می کند؟ (که روزنامه های اروپای کهن را به جنجال وامی دارند .)

کیست که وطن پرستان برهنه اسپانیا را برمی انگیزد ؟ کیست که دنیای قدیم و جدید را رنج و لذت می بخشد ؟ کیست که چرخ سیاست را می چرخاند؟ آیا سایه شجاعت نجیبانه بناپارت است ؟ نه ! رات چایلد جهود و همکارش بیرینگ مسیحی است . شعرش شاید چندان لطیف نباشد ، اما احساسش کاملاً به عصر ما تعلق دارد ، و همه پیروان آن را تکرار کرده اند . نهضت رومانتیک اساساً هدفش



گناهگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

کتاب نمونه منتشر کرد :  
**شعر و سیاست**  
و سخنی درباره ادبیات ملتزم  
از : ناصر - پورقمی